

# پیکار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

سال دوم - دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۵۹ - بها ۱۰ ریال

## رزمندگان : مارکسیسم یا رویزیونیسم

امیرالیست " این است چکیده و جوهر تحلیلی رویزیونیستی - تروتسکیستی "رزمندگان" از رژیم سیاسی حاکم، تحلیلی که اگر تا قبل از جنگ بطور خولانه و حاشیه‌ای در لایبلی مقالات و نوشته - های "رزمندگان" بهفته بود، اکنون بسرعت و با صراحت و شجاعت اما از طرف "رزمندگان" فرموله شده و به برنسیب اساسی نظریات سیاسی "رزمندگان" تبدیل شده است و نوشته مزبور تجلی بارز آن است .

"رزمندگان با چنین تحلیلی با بر صراحت میدان میگذارد تا به تحلیل جنگ ایران و عراق بپردازد. اگر تا دیروز رزمندگان به اعتبار مجموعه شرایط درونی و خارجی موجود خود، در تعیین سیاستها و تاکتیک های مبارزاتییش تکیه خود را عمدتاً بر جنبه "فدخلقی" خرده بورژوازی - مرفه سنی که البته از نظر و در هیتت حاکمه هژمونی نبرداشت میگذارد و از این لحاظ در مجموع مرز بندی سیاستهای خود را با رویزیونیستها حفظ میکرد، امروز تا متلاشی خود را بکار میبرد که جنبه "فدا میریالیستی" هیئت حاکمه (وجه غالب آنرا) ثابت و برجسته نماید و با توجه به تحلیلی که از سیاست امیرالیسم آمریکا ترسیم می نماید و از آن بعنوان "خط عمده" در جنگ نام میبرد (۱) این بار بر جنبه با ملاحظ فدا میریالیستی هیئت حاکمه تکیه میزند و در تعیین سیاست و تاکتیک خود از این جنبه بهره جویی میکند. بعبارت دیگر

دیروز رزمندگان جنبه تروتسکیستی تحلیلیش برجستگی پیدا میکرد، و از آنجا که بر همین پایه خرده بورژوازی غالب در حکومت را مورد حمله و ضربت اصلی خود قرار میداد، در تاکتیک به "لیبرالیسم چپ" درمی غلطید، اما امروز جنبه رویزیونیستی این تراخرفی اش برجستگی پیدا میکنند و او را به دادن یک تاکتیک راست اپورتونیستی و رویزیونیستی درمی غلطاند .

زمینه چنین تحولی را "جنگ ایران و عراق" فراهم نموده است. درست به همین دلیل هم هست که رزمندگان تا دیروز ما را اپورتونیست راست ارزیابی میکرد و امروز اپورتونیسم چپ خطاب می نماید، بدون اینکه ضرورت تحلیل مشخص و نشان دادن این "تغییر جهت ۱۸۰ درجه ای" را احساس نماید. اما آیا نباید علت این امر را در دیگر گونی مواضع ما - بلکه در تغییرات حاصله در سیاست خود "رزمندگان" جستجو نمود؟

بدین ترتیب جنگ کنونی تنها رزمندگان را همچون برخی نیروهای دیگر در جای سیاست اپورتونیستی "دفاع طلبانه" ننمود بلکه اپورتونیسم و گرایش رویزیونیستی را در تمام

پشت آن خود را با یک سیاست و تاکتیک عمومی دراز مدت درقبال اوضاع کنونی جامعه رژیم سیاسی فعلی، چشم انداز تحولات آتی و جنبش انقلابی رویزیونیسم بینیم، سیاست و تاکتیک که در پشت آن میتوان ما به های حاشیه ای یک انحطاط اپورتونیستی زودرس را در جریان حاکم بر این سازمان مشاهده نمود. این سند علاوه بر آنکه از لحاظ مضمون انحطاط از موضع مارکسیستی را نشان میدهد، از لحاظ متد تفکر التقاطی و سبک برخورد زورنا ایستی نیز در حد خود نمونه است. در مجموع میتوان گفت که سند مزبور چه از لحاظ مضمون و چه از لحاظ شکل بیان کننده انحطاط اجتناب ناپذیری است که از مدت قبل، در قالب یک سلسله نظریات انحرافی معین، هم در عرصه ایدئولوژی و هم در سیاست در مواضع "رزمندگان" متجلی گشته و در ادامه خود با یکجوش گفت آوری به نقطه فعلی منتهی شده است. به همین لحاظ بررسی انتقادی این سند و برخورد به انحرافات عمیق نهفته در آن، از اهمیت قابل توجهی برخوردار است .

دورژیم، و توضیح "موضوعات واقعی جنگ، نمی بیند، چرا که معتقد است "درست همین تفاهات (تفاهات میان رژیم ایران و آمریکا) که کار را به جنگ کشانده است و به تفاهات های دورژیم "معمولی" ایران و عراق!" (بنقل از مقاله)

اما این تمام مطلب نیست. مسئله اساسی دیگر ما هیئت تحلیلی است که نویسندگان مقاله از ما هیئت رژیم ایران و ما هیئت روابط و تفاهات های رژیم ایران و آمریکا و رابطه این تفاهات با جنگ کنونی ارائه میدهد. در این جا میتوان بوضوح تکامل اپورتونیسم و جای پای نظریات و سیاستهای رویزیونیستی را مشاهده نمود . "رزمندگان" با تحلیلی که از ما هیئت رژیم ایران و امیرالیسم آمریکا و سیاست آمریکا در برابر رژیم ایران ارائه میدهد پایه های یک سیاست و تاکتیک معین و دراز مدت را در برابر این تضادها و در برابر رژیم ایران، پیریزی میکنند. سیاست و تاکتیک "رزمندگان" در برابر جنگ کنونی، تنها طوره ای از این سیاست عمومی و دراز مدت است، هر چند که "رزمندگان" خود صراحتاً پذیرش این تاکتیک و سیاست عمومی را برپا به تحلیل های عمومی اش بیان نکرده باشد. رهبری سازمان "رزمندگان" اگر بخواهد در انحراف کنونی خویش "پیگیر" باشد و بخواهد استقامت را در مواضع خود یا رهنماید، نمیتواند پذیرش نتایج طبیعی این تحلیلی و ارزیابی ها استنکاف ورزد .

"خرده بورژوازی مرفه سنی که در قدرت سیاسی هژمونی دارد، هم فخلق است و هم ضد

مقاله "اپورتونیسم چپ در برخورد به جنگ" که اخیراً از طرف رزمندگان بعنوان "نقدی بر نظرات رفقای پیکار" در مورد جنگ منتشر شده است، سندی است برجسته در توضیح تکامل اپورتونیسم و رشد رویزیونیسم در "رزمندگان" می باشد. اما این سخن را باید گویا در نقطه عطفی در تکامل این گرایش در رزمندگان به حساب آوریم، چه اینکه سند مزبور نه تنها نقطه نظرات دفاع طلبانه "رزمندگان" را در برخورد به جنگ کنونی در شکل متکامل و سیستم یافته تری تئوریزه می نماید، بلکه علاوه بر آن، تکامل اپورتونیسم در "رزمندگان" را در عرصه وسیع تر برخورد به آرایش قوای طبقاتی رژیم حاکم کنونی بوضوح نمایان میسازد. در واقع "رزمندگان" در سندی فوق، تنها یک سیاست و تاکتیک انحرافی و راست روانه را در برخورد به جنگ کنونی ارائه نمیدهد، بلکه اگر بخواهد جوهر این نظریات دقت نماید و شمیم پورده های آنها را در گونی های آنرا بکند و اندازه گیری

### پیشگفتار

رزمندگان در سند مزبور، برخلاف نوشته ها و بیانیتهای گذشته خود، از لحاظ متدولوژی مارکسیستی - لنینیستی برخورد به جنگ خویش را محیومی بیند که در برخورد به جنگ ایران و عراق، به توضیح علل و ماهیت آن، از "سیاست قبل از جنگ" آغاز کنند و بلحاظ طبقاتی این "سیاست" را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. اما تنها چیزی که اساساً در این نمیتوان یافت، بررسی مشخص - تاریخی این سیاست در برابر روابط ایران و عراق در طی حداقل حدود دو سال اخیر (پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی) و پیگیری آن تا جنگ کنونی است! طبیعی است که بررسی ماهیت طبقاتی رژیمهای عراق و ایران، یعنی طبقاتی که در پشت این سیاست و روابط قرار دارند، از اجزاء اساسی این بررسی تاریخی - مشخص است اما متقابلاً و تا آنجا که چارچوب مقاله اجازه نمیدهد، رزمندگان به قلم برداری در مورد سیاست امیرالیسم آمریکا در برابر ایران و مناسبات میان ایران و آمریکا، پرداخته و سرا نجام نتایج دلخواه خود را در مورد جنگ کنونی استخراج نموده است!

البته "رزمندگان" نا آگاهانه و از روی ندامت کاری به چنین کاری دست نزده است. او نیازی به بررسی مشخص سیاست پیش از جنگ از جانب رژیمهای ایران و عراق در برابر ما هیئت

## پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم

تنها یگانگی ماهیت جنگ را در متدولوژی ما رکیسم لنینیسم نمی‌تواند بلکه عملاً و بطور مشخص در برخورد به جنگ ایران و عراق تقسیم بندی دفاعی - تهاجمی را مبنای حرکت خود قرار میدهد:

"ما این جنگ دفاعی را مادام که حال است تدا فعی (از جانب رژیم - پیکار) و مقاومت در برابر تهاجم و عراق دارد و بلا بجا طس آرایش طبقاتی طرفین آن گذشته و امروز سیاست‌هایی که به آن منجر شده است و آن صف بندی طبقاتی که در داخل و در سطح بین - المللی بر اساس آن تشکیل شده است تأیید می‌کنیم و تا نیا با سیاست شکست متجاوز و افشای اهداف حکومت خودکوش برای خنثی کردن خطرات ناشی از جنگ (قدرت گیری بورژوازی!) در آن شرکت میکنیم..."

(همانجا صفحه ۴)

مطلب با نداشتن روشن است! در اینجا رزمندگان "عدالت جنگیدن" را در جنگ اخیر فقط تا لحظه ای میداند که جنگ از سوی رژیم حالست دفاعی داشته و حالت تهاجمی بخود نگیرد. ما نمیخواهیم در اینجا با ردیکریه آموزش‌های گرا تقدیر لنینیسم کبیر در مورد آرایش تهاجمی جنگ و اینکه نیا بد جنگ را به تدا فعی و تهاجمی تقسیم کرد بپردازیم. زیرا که قبلاً در نوشته‌های خود مطلقاً این آموزشها را مورد اشاره قرار داده - ایم. رزمندگان همان متدولوژی ای را اتخاذ میکنند و همان شعارهایی را تکرار میکنند که همه سوسیال شونیستیها دفاع طلبان در سراسر تاریخ جنبش کمونیستی جهانی در برخورد به جنگ از آن سودی جسته اند:

"بیم اشغال کشور توسط دشمن ما را تهدید میکند، ما میبایست خود را از تهاجمی ساخت." (بنتل از پیام سوسیال شونیستیهای حزب سوسیال دمکرات آلمان در جنگ جهانی اول).

آنها نیز مدعی بود ندکه "جنگ برای آلمان خصلت تدا فعی دارد، در نتیجه با یدار میباید دفاع کرد". اما تنها سوسیال شونیستیها نبودند که چنین شعاری را ساز میکردند، التقا طبون و دفاع طلبانی نیز بودند که علیرغم موضع انقلابی خود، جنگ را بر حسب حالت دفاعی و تهاجمی آن، تقسیم میکردند. "اگوست ببل" در هفتیمین کنگره بین المللی دوم در اشتوتگارت نیز علیرغم مرز بندیهای خود با سوسیال شونیستیها، جنگ را بر همین پایه تقسیم بندی میکرد. ولنین درست در برخورد به همین افراد بود که آنان را با طرایین موضع گیری "اپورتونیست" و تحلیل آنها را "برداشتی اپورتونیستی" میدانست. اکنون "رزمندگان" نیز تا ریخ را تکرار میکنند. آنان نیز علیرغم مرز بندی خود با سوسیال شونیستیها و اپورتونیستیهای کامل العیار (هر چند این مرز بندی بسیار تزلزل نوا میباید) عمل کرده است. اپورتونیستی از جنگ آراشه میدهند و با تقسیم جنگ بر حسب دفاعی و تهاجمی متدولوژی مارکسیستی - لنینیستی را در مورد جنگ ها نفی میکنند و خصلت طبقاتی آنها را برده پوشی مینمایند. در تاریخ با نمونه‌های نه چندان کمی روی آورد

موضوعاتی که جنگها بجا طرا آنها میشود بنفع این یا آن طبقه یا طبقاتی است که به جنگ دست زده اند. قائل شدن به خصلت دوگانه برای یک جنگ بدین معنا است که از مشی و سیاست برخورد طبقاتی به جنگ صرف نظر شود و یک تحلیل غیر طبقه‌ای و بورژوازی جایگزین آن گردد. چرا که جنگی که برپا میشود نمیتواند منافع طبقات ارتجاعی را تعقیب کند و هم منافع طبقات انقلابی را. از هیچ تجربه تاریخی چنین ایده التقاطی ای را نمیتوان استخراج نمود مگر آنکه آن تجربه دستخوش تحریف گردیده باشد، همانگونه که رزمندگان انجام داده است که در قسمت بعدی به آن خواهیم پرداخت.

بنا بر این جنگها یا عادلانه و انقلابی است که طبقاً تا کتیک کمونیستیها هم در برابر آنها روشن و صریح است: شرکت فعال در این جنگ و یا غیراً عادلانه و ارتجاعی که در این صورت نیست روش کمونیستیها از هر گونه آنها مودوگانگی بدور است، این جنگهای ارتجاعی را با محکوم نمود و توده‌ها را از شرکت در آن بر حذر داشت و متقابلاً فعالانه به حمایت و پشتیبانی و توسعه و سازماندهی جنبش توده‌ها و رشد انقلاب بر علیه هیئت‌های حاکمه ارتجاعی بیتی برنده جنگ پرداخت.

کمونیستیها همان نظور که در برخورد عمومی به ماهیت جنگها، از هر گونه التقاط و دوگانگی بدورند و برای آنها دو خصلت بیشتر نمیشناسند، در آنجا ذی‌ساست و تا کتیک نسبت به این جنگها نیز از التقاط و دوگانگی یا بدیدورباشند. حد وسطی در این میان وجود ندارد. ما ضرورت این برخورد و سیاست صریح و روشن را در نوشته‌ها و بیانیه‌های قبلی خود متذکر شدیم. اما "رزمندگان" که از همان ابتدا سیاست دفاع طلبانه‌ای را در پیش گرفتند از این صراحت و یگانگی در موضع گیری بدست برهیز میکنند. او که تا دیروز برای جنگ سرشت دوگانه قائل بود و خجولانه شرکت در جنگ را تبلیغ میکرد، امروز در مقابل مزبور، در تعمیق بخشیدن با نحراف خود خصلت جنگ را

عادلانه و انقلابی میدانند، ما را به "دکما تیسیم" متهم میکنند و از اینکه ما منبرها را (و طبقاً رزمندگان را) در دوراهی "انتخاب این یا آن تحلیل یگانگانه" از ماهیت این یا آن تا کتیک یگانگانه در برابر جنگ قرار داده ایم، سرزنش می‌نمایند (۲) او "جبارانه انتخاب میان جنگ انقلابی و ارتجاعی" (همانجا) را "گد مال" کردن "تا کتیک کمونیستی" (یعنی شرکت در جنگ و همسوئی با رژیم از موضع دفاع از انقلاب) می‌داند و عملاً جنبش کمونیستی را دعوت به عدم صراحت در بیان ماهیت واقعی جنگ مینماید و علاوه بر آن این جنبش تصویر میکند که گویا در آرایش از جنگها بجز جنگ‌های "انقلابی" و "ارتجاعی" میتوان تقسیم بندی دیگری هم انجام داد! اما این تلاش از سوی نویسندگان مقاله برای بهایها مگذاشتن و پرده‌ها ترا فکندن بر ماهیت جنگها و وارد کردن عدم صراحت در آن، فقط پوششی است برای دیدگاه نحراف و ضد مارکسیستی که جنگ را بر حسب حالت دفاعی و یا تهاجمی آن تقسیم میکند. رزمندگان نشه

ابعد مواضع رزمندگان رشد و تکامل داده است شکی نیست که میان آرایش "رزمندگان" از ساخت جا مع و آرایش نیروهای طبقاتی و قدرت سیاسی ایران و بخصوص تهاجمی "تدخلی" - فدا میریالیست" با موضع آنها در جنگ کنونی یک رابطه علی و درونی دارد، اما در اینجا مراد ما نه برخورد به این نظرات عمومی "رزمندگان" - که خود حای دیگری را طلب میکنند - بلکه برخورد به مواضع آنها در رابطه با جنگ اخیر و اتخاذ تا کتیک نسبت به آن است. تنها بر محور این برخورد، هر جا که نوشته‌ها بجا کند، رابطه این موضع گیری را با نظرات عمومی رزمندگان مورد اشاره قرار خواهیم داد. ما در برخورد به موضع رزمندگان نسبت به جنگ کنونی که در مقاله مزبور نهفته است، نشان خواهیم داد که چگونه آنها نظریات اپورتونیستی خود را در این زمینه عمق بخشیده و سیستماتیزه کرده اند و نیز روشن خواهیم کرد که تا حد این مواضع با تحلیل‌های مورد اشاره در رابطه با لنینیسم و در هر گونه کوششی در جهت اصلاح این مواضع جز از طریق اصلاح این مواضع و نظریات بطور بنیانی امکان پذیر نخواهد بود.

گفتیم که "رزمندگان" در برخورد به جنگ موضوعات و ماهیت واقعی جنگ را مسکوت گذاشته و با طرح مضامین کاذب برای این جنگ، اذهان را با نحراف گشاده است، اما این تنها یک جنبه از برخورد رزمندگان به جنگ است، جنبه دیگری و شاید مهمتر برخورد آنها و عدول از یکسری احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم در برخورد به جنگها و در این رابطه حتی تحریف و تالیف تاریخی است. به همین دلیل ما نیز سعی خواهیم کرد در مورد "رزمندگان" را در این زمینه کلی و مشخص مورد نقد و با زبانی قرار دهیم.

## ۱ = رزمندگان چگونه

### ماهیت جنگها را بررسی می‌کنند؟

مارکسیسم لنینیسم به ما می‌آموزد که کلیه جنگها در تاریخ به انواع تقسیم میشود، جنگهای عادلانه و جنگهای غیراً عادلانه، این دیدگاه اپورتونیستی با آن برخورد عوامانه‌ای که جنگ را چنین تصویر میکنند:

"دشمن به ما حمله کرده است"، "دشمن به کشور من هجوم آورده است"، بدون اینکه بیاندیشد چه موضوعاتی در جنگ مطرح اند و کدام طبقات به این جنگ دست زده اند و چه منظورهایی سیاسی. (ولنین - کاربکاتوری از مارکسیسم...) مرز بندی می‌نماید و متقابلاً در پشت هر جنگ منافع و سیاست طبقاتی معینی را نهفته می‌بیند، و درست بر مبنای همین سیاست طبقاتی خصلت و ماهیت جنگها را آرایشی می‌نماید. ما رکیسم، برای جنگ خصلت و ماهیت یگانگانه قائل است و با تمام درک‌های التقاطی که برای یک جنگ معین سرشت دوگانه قائل شود مرز بندی مینماید. جنگ نمیتواند خصلت دوگانه داشته باشد، چرا که تمام

هستیم که در آنجا کمونیستها، در برابر جنگیائی  
ارتجاعی قرار گرفته اند که در آن یکی از طرفین  
حالت دفاعی و دیگری حالت تهاجمی داشته است  
اما هیچگاه این واقعیت، مجوزی برای عادلانه  
دانستن این جنگ و شرکت کمونیستها در آن و عدم  
محموم نمودن این جنگ از سوی کمونیستهای  
راستین بوجود نیاورده است. مرحله اول جنگ  
جها نی دوم که در آن فاشیستهای آلمانی و...  
حالت تهاجمی و امپریالیستهای انگلیسی و  
آمریکائی و... حالت تدافعی داشته اند، نمونه  
- ای از این است که کمونیستهای راستین بر  
خلاف تحریفات رزمندگان (که در قسمت بعدی به  
آن خواهیم پرداخت) در این مرحله، شرکت در  
جنگ را به همراه یک دسته بر علیه دسته دیگر  
امپریالیستی تحویز نکردند. همچنین میتوان  
عقبتر رفت و مرحله اول جنگ فرانسه و آلمان در  
سال ۱۸۷۰ را مثال آورد. در این مرحله، فرانسه  
که تحت سلطنت ارتجاعی لوئی بناپارت قرار  
داشت، تنها چرخه به آلمان آغاز نمود و متقابلا  
آلمان که تحت حکومت ارتجاعی بیسمارک قرار  
داشت موضع تدافعی اتخاذ نمود و به "دفاع" در  
برابر "تجاوز" فرانسه برخاست. فرانسه در این  
جنگ خواهان تجزیه آلمان و الحاق برخی مناطق  
ارضی آن بخود و جلوگیری از شکل گیری وحدت  
آلمان که در آن زمان حتی بمنا به یک خواست  
مترقی از جانب بورژوازی آلمان مطرح میشد،  
(و کمونیستهای آن حمایت میکردند) بودند.  
و متقابلا رژیم سلطنتی پروس اگر چه خود بیطور  
کلی بدلیل خصلت فئودالی و ارتجاعی خود  
مانع تحقق خواست "وحدت آلمان" بود، اما در  
این جنگ و به تبعیت از منافع ارتجاعی خود  
(چشمداشت به ناحیه آلزاس و لورن) که در تضاد با  
ارتجاع سلطنتی فرانسه بود، از موضع دفاعی  
به جنگ برخاست. مارکس و کلیه همفکران واقعی  
اوتنه تنها اهداف ارتجاعی و تجاوزکارانه رژیم  
را نسراد در جنگ تهاجمی اش بر ملا نمودند و نه  
تنها موضع فریبکارانه رژیم بیسمارک را که  
چهره مظلومانه و "ملی" بخود گرفته بود، افشا  
ساختند، بلکه این جنگ را بمنا به یک جنگ  
ارتجاعی که چیزی جز "دعوی دودودمان سلطنتی"  
نیست محکوم نمودند و به تحکیم اتحاد دیرولتاریائی  
دو کشور با یکدیگر برای سرنگونی دور رژیم  
ارتجاعی پرداختند. بیانیها اول "شورای کل  
راجع به جنگ فرانسه و پروس" که توسط مارکس  
تدوین گشته بود، بنا به این موضع دیرولتاریائی  
و انترناسیونالیستی کمونیستهای راستین در  
آن زمان است. مارکس در این بیانیه با تأکید  
موضع گروهی از کارگران فرانسه در ما نیست  
خود نسبت به جنگ، قسمتی از آن را چنین نقل  
میکند:

"آیا این جنگ عادلانه است؟ نه! آیا این  
جنگ ملی است؟ نه! این جنگ تنها دعوی  
دودودمان سلطنتی است. ما به نام بشریت  
دمکراسی و منافع حقیقی فرانسه بطور کامل  
و با منتهای نیرو، اعتراف بین المللی

علیه جنگ را تا شدمی کنیم!"  
(کمون پاریس، اولین مانیفست... ص ۲۸  
ترجمه فارسی)  
و متقابلا "کارگران آلمان نیزند می دادند که:  
"به نام دموکراسی آلمان و بیوزنه کارگران  
حزب سوسیال دموکرات، اعلام می کنیم که  
جنگ کشوری جنگی بین خاندانهای سلطنتی  
است. ما با خوشوقتی دست برادرانه ای را  
که کارگران فرانسوی به سوی ما دراز کرده  
- اند می فشاریم، با توجه به شعاریین -  
المللی کارگران: پرولتاریائی همه  
کشورها متحد شوید! ما فراموش نخواهیم کرد  
که کارگران همه کشورهای دوستان ما مستبد  
- ان همه کشورهای دشمنان ما می باشند!"  
(به نقل از همانجا، صفحه ۲۹)  
مارکس و انگلس این موضع انقلابی را  
علیرغم تمام خطراتی که از جانب رژیم بناپارت  
در صورت پیروزی، برای جنبش کارگری در آلمان  
(و همچنین در فرانسه) احساس می کردند تا نخا  
کردند. انگلس در ۱۵ اوت ۱۸۷۰ در نامه ای به  
مارکس نوشت: در صورتی که جنگ با پیروزی بنا  
- پارتیسم خاتمه یابد "ثبوت دیگر نمیتواند  
سخنی از یک جنبش کارگری مستقل آلمان در  
میان باشد و مبارزه برای ایجاد موجودیت ملی  
(آلمان) همه چیز را تحت الشعاع خود قرار خواهد  
داد. اما این "خطرات" بهیچوجه از جانب آنها  
به عنوان محوزی برای شرکت در جنگ، تجسست  
عناوین ظاهرا اصلاح "دفاع از انقلاب"، و "شرکت  
از موضع منافع پرولتاریا" قرار نگرفت. آنها  
هیچگاه پرولتاریائی آلمان را، بخاطر "مصلح  
ملی" کشور آلمان، بخاطر "وحدت ملی آلمان" که  
یک خواست مترقی بود و جنگ "تحمیلی" فرانسه  
به آلمان که در برابر آن سد مانع ایجاد می نمود  
دعوت به شرکت در این جنگ برای مقابله با  
"تجاوز" آلمان نکردند. بلکه آنها به پرولتا -  
ریائی آلمان و پرولتاریائی دیگر کشورهای آموزش  
دادند که:

"کارگران فرانسه، آلمان، اسپانیا! صدا -  
- یان را بصورت فریاد واحدی علیه جنگ  
بلند کنیم... جنگ بخاطر تفوق طبیی و  
ودعوی دودمان های سلطنتی، به دیده  
کارگران امرواهی و جنایتکارانه ای پیش  
نیست... برادران آلمانی، جدائی ما  
تنها نتیجه اش پیروزی کامل استبداد در  
هر دو طرف و این (مرز میان کشور فرانسه و  
آلمان - بیکار) است." (همانجا ص ۲۸)  
این بود موضع آموزگاران راستین پروس -  
لتاریا در برابر جنگ فرانسه و آلمان در مرحله  
اول آن، که علیرغم حالت تهاجمی یک طرف و  
"دفاعی" طرف دیگر آن را ارتجاعی ارزیابی  
کردند.  
اما زمانی که در جریان جنگ، رژیم استبدادی  
- دادی لوئی بناپارت سرنگون گشته و رژیم  
جمهوری بورژوازی در فرانسه بر سر کار آمد،  
جنگ صورت دیگری بخود گرفت و جنگ ارتجاعی

برز - بنده این تغییرات به یک جنگ انقلابی  
تبدیل شد. رژیم بر سر کار آمده، علیرغم تمام  
سازشکاری ها و تزلیزلاتش در برابر ارتجاع  
سلطنتی و ترس ووا همه ان از انقلاب، در مجموع  
و در آن عصر در برابر ارتجاع فئودالی، که بر اروپا  
هنوز غلبه داشت، یک رژیم مترقی بود. درست به  
همین دلیل بود که زمانی که ارتجاع سلطنتی  
آلمان موضع تدافعی خود را در برابر فرانسه به  
یک موضع تهاجمی تبدیل نمود، تا رژیم مترقی  
جدید را سرنگون کرده، قیام نموده های فرانسوی  
و پرولتاریائی این کشور را سرکوب نموده و  
ارتجاع سلطنتی را مجدداً جایگزین نماید،  
کمونیست بین الملل اول و در راس آن مارکس  
و انگلس، خلق فرانسه را به حمایت از "جمهوری"  
و مقابله با تجاوز آلمان اشغالگر، دعوت  
نمودند. در اینجاست که دیگر به یک جنگ ملی و انقلابی  
تبدیل گشته بود طرف فرانسوی جنگ، دیگر نه  
ارتجاع سلطنتی، بلکه نیروهای شرقی خواه و  
انقلابی فرانسه بودند، که حتی هسته اصلی آن را  
نه بورژوازی، بلکه پرولتاریائی فرانسه تشکیل  
می داد. حوادث بعدی و جریانات کمون پاریس  
نیز بخوبی این واقعیت را نشان داد.

بدین ترتیب، مارکس و انگلس، در باره  
جنگ مشخص آلمان و فرانسه، در دو مرحله متفاوت  
آن، نه بر اساس حالت دفاعی و تجاوزی، بلکه  
بر اساس ارزیابی صحیح از ماهیت و خصلت آن،  
موضوعات واقعی جنگ، و مهمتر از آن ماهیت  
طرفین این جنگ، قضاوت نمودند و تا کتبیک  
پرولتاریا را روشن ساختند.  
اما رزمندگان چه می کنند، آنها با زیر پا  
گذشتن این آموزش های پرولتاریائی تاکتیک  
شرکت خود در جنگ را بر مبنای "حالت تدافعی" رژیم  
ایران و "حالت تجاوزی" رژیم عراق در جنگ  
بنیان می نهند، برای رزمندگان "مرزها" بطور  
کلی صرف نظر از اینکه در کشورهای دو طرف "مرز"  
چه طبقه ای حاکمیت را در دست دارند، ارتجاعی  
- اندیا انقلابی، مطرحند. "رزمندگان" تجاوز  
به مرزها را مبنای حرکت خود قرار می دهند و  
عملاً به دامن همان ایده های سوسیال -  
سوینیستی که می گفت: به "میهن من" تجاوز  
شده است و رژیم حاکم بر کشور من "حالت دفاعی"  
دارد، بنا بر این باید از زمین "دفاع" نمود،  
در می غلطند. برای رزمندگان این مهم نیست  
که رژیم ایران، بمب های خود را در کجا می ریزد  
و بر سر چه کسانی فرو می آید. برای رزمندگان  
تنها جهوشی رژیم ایران به عراق، خصلت  
"تجاوزی" ندارد. بلکه فقط هجوم نیروهای زمینی  
و هوایی رژیم ارتجاعی عراق، بر مرزهای غرب  
و جنوب ایران، خصلت تجاوزی دارد! برای  
رزمندگان این مهم نیست بدانند که اگر رژیم  
ایران نیز دارای آنچنان شرایط مسا عدو قدرت  
و امکاناتی بود، همان حرکت تجاوزی را بهر  
نحوه "مرزهای" عراق صورت می داد. آیا  
رزمندگان چنین واقعیتی را نمی می کنند؟  
رزمندگان رسالت خویش را در این می بینند،

که همسویا رژیم ایران توده های خلق را بسیج کند تا عراق را از مرزهای ایران بیرون براند و تنها تا اینجا همراه رژیم است. اگر رژیم ایران مثلا "بخواهددربی دفاع" تجاوز" عراق، به مرزهای آن کشور هجوم برد و با در آن سوی مرزهای مقدس دو کشور بگذارد، دیگر رزمندگان آن همسویی نخواهد کرد، و از نیمه راه باز خواهد گشت! تغییر حالت دفاعی و تهاجمی طرفین جنگ، تا کتیک و سیاست رزمندگان را دچار دگرگونی و تحسول می سازد! یا مثلا "فرض کنید، رژیم عراق، در جنوب به مرزهای کشور ایران "تجاوز کند و رژیم ایران، در غرب کشور، به مرزهای کشور عراق (آبیا رزمندگان چنین حالتی را بطور کلی نفی می کنند!)، در چنین شرایطی رزمندگان چه می کنند؟! یا در جنوب بر علیه عراق می جنگند و در غرب کمونیست های عراق را بر علیه "تجاوز" ایران دعوت به جنگ می کنند؟! بدین ترتیب آیا ما حق داشتیم که استدلال و تاکتیک رزمندگان و نیروهای ما نتواند آنها را "مبتذل" ارزیابی نمائیم و نیز آیا عمق سوسیال شویونیستی و رویزیونیستی، این سیاست و تاکتیک به اندازه کافی روشن نیست؟

**۴ - آیا زمانیکه نیروهای اصلی و رهبری کننده یک جنگ، ارتجاعی باشند جنگ می تواند خصلت عادلانه داشته باشد؟**

رزمندگان در سراسر نوشته خود، ما را از اینکه مبنای تحلیل خود از ماهیت جنگ را بر ارتجاعی بودن رژیم ایران و عراق و آن سیاست طبقاتی ای که این جنگ ادا می شده و برپا بیسن جنگ حاکم بوده و آنرا هدایت می کنند قرار داده ایم. "دگما نیست" خطاب می کند و با اراشه نظرات آشکارا رویزیونیستی می گوید: "هیچ چیز دیگری نفس ارتجاعی نبودن حکومت های طرفین جنگ و نه حتی رهبری جنگ توسط مرتجعین، دیگر تعیین کننده تاکتیک شرکت یا عدم شرکت ما نخواهد بود." (همانجا صفحه ۴) و در جای دیگر: "اصولا" نمی توان محور برخورد بد جنگ را آنچنان که بیکار در کمال بی اعتنائی و با استفاده غیر علمی از نقل قولها انتخاب کرده است، ارتجاعی بودن حکومت های طرفین جنگ قرار داد." (همانجا صفحه ۳) رزمندگان معتقد است که بجای این مبنا، باید "سیاست قبل آن دولت معین و آن طبقات معین" که طرف دیگر هستند را مبنا قرار داد. رزمندگان با این استدلال خود مرفظ نظر از تحریف نظر ما، یک سفسطه آشکارا رویزیونیستی را انجام می دهد. اگر رزمندگان اولین بیانیه سا زمان ما را مطالعه کرده باشد، درخواهد یافت که در همان مختصر، بخشی را به روشی مضامین این جنگ پرداخته است (در قسمتی تحت عنوان "جنگ ایران و عراق سرشت ارتجاعی دارد" ص ۲ بیانیه)، و برپایه این برخورد مشخص، جنگ ایران و عراق را ارتجاعی ارزیابی نموده است. شکی نیست که در آن مختصر تشریح گسترده

این موضوعات امکان پذیر نبود و ما این وظیفه را در کتایی که بزودی منتشر خواهد شد، مفصل تر مورد توضیح قرار داده ایم، تا برپایه آن "سیاست قبلی" ای که در ادامه خود به جنگ منتهی شده است، روشن شود. بنا بر این اختلاف ما و رزمندگان در این مورد نه بر سر این مسئله است که رزمندگان مطرح می سازد و در سراسر نوشته بطور کاذبی بر آن پای میفشارد، بلکه بر سر مضمون این "سیاست قبلی"، و ماهیت موضوعاتی است که در جنگ مطرح است و ما در قسمت آخر بطور مختصر به آن اشاره خواهیم کرد.

اما سفسطه رویزیونیستی رزمندگان در کجا نهفته است؟ در اینکه برای تحلیل از ماهیت یک جنگ، با بدسیاست پیش از جنگ را که به جنگ منتهی شده است، مورد بررسی قرار داد، هیچ شکی نیست. اما آیا این سیاست جدا از ماهیت طبقاتی رژیم ها شکی است که در پشت این سیاست و در پشت جنگ قرار دارند؟ در اینجا است که "رزمندگان" سیاست را از طبقه، جدا می کنند. رزمندگان مخالف این است که آن ملاک اساسی ای که در درجه اول برای شناخت این سیاست و طبعا "شناخت ماهیت جنگ، با بدر نظر گرفته شود، شناخت از خصلت طبقاتی و ماهیت سیاست طرفین جنگ است. شناخت از موقعیات مشخص مظهره در جنگ، تنها در پرتو این برخورد ابتدائی صورت می گیرد و بدین ترتیب شناخت ما را از جنگ تکامل و غنا می بخشد و درست است، ما در اینجا هم با رزمندگان اختلاف داریم. رزمندگان با اراشه نظرات آشکارا رویزیونیستی چنین حالتی را ممکن می دانند، که طبقاتی که در پشت جنگ قرار دارند ارتجاعی باشند، رهبری جنگ در دست آنها باشد و هسته اصلی طرفین جنگ را نیز نیروهای ارتجاعی تشکیل دهند، اما جنگ خصلت عادلانه داشته باشد و کمونیست ها به پشتیبانی از یک طرف در برابر طرف دیگر و یا بطور مستقل (!) در آن جنگ شرکت جویند.

چنین حالتی، جز آنکه، سیاست از طبقه منفک شود و آموزش های مارکسیسم در مورد جنگ نادیده گرفته و نفی شود، قابل تصور نمی باشد. هیچ تجربه تاریخی را شما نمی توانید بسپارید که در آن، نیروهای اصلی شرکت کنند و رهبری کننده جنگ ارتجاعی باشند و سیاستی که منجر به جنگ شده است، میراثی از این نیروهای ارتجاعی را بر پیشانی خود داشته باشد، اما جنگ خصلت عادلانه داشته باشد و دیگر اینکه دست به تحریف رویزیونیستی زده شود. تجارب تاریخی نیز نشان می دهد که آن جنگهایی ملی هم که در یک طرف آن نیروهای مترقی، بنوعی با یک ارتجاع وارد اختلاف شده و یا در همسویی قرار گرفته اند، خط مشی ای که بر جنگ از جانب این نیروها غلبه داشته، خط مشی انقلابی و مترقی نیروهای ترقی خواه شرکت کننده، که اتفاقا "همواره هسته اصلی اختلاف و یا نیروهای همسورا تشکیل می دادند، بوده است. "تحریف رویزیونیستی وقایع و تجارب جهانی برای توجیه سیاست و تاکتیک رویزیونیستی" رویزیونیست ها و رویزیونیست ها همیشه

برای پوشش و جلادان به نظرات و مواضع ضد - مارکسیستی خود "مستند نمودن" استدلالات و نظرات خوبی دست به تحریف وقایع و تحسارب میزنند. از جمله آنها در توجیه سیاست و تاکتیک ابوریونیستی و رویزیونیستی خوبی نسبت به جنگ، "زیرکانه" یا یکسان گرفتن ماهیت جنگ از آغاز تا انتها و برده سا ترا فکندن بر تبدیل مرحله اول این جنگ (که ارتجاعی است) به جنگ انقلابی تا کتیک کمونیستی در این حالت را که جنگ تغییر ماهیت داده و جنگی انقلابی و عادلانه است به دوره ما قبل آن که جنگ خصلت ارتجاعی دارد تعمیم میدهند.

از آنجا که در شرایط کنونی و در برخورد به جنگ ارتجاعی اخیر ما با اینگونه تحریفیات رویزیونیستی توسط "دفاع طلبان" روهستیم بطور مختصر چند نمونه تاریخی را مورد بررسی قرار میدهم:

در مرحله دوم جنگ جهانی دوم هم بطورکده در سطور بعدی توضیح خواهیم داد، زمانی که شوری وارد عرصه جنگ می گردد، و به همین دلیل خصلت جنگ تغییر یافته و جنگ امپریالیستی با ماهیت ارتجاعی در مرحله اول (قبل از سال ۱۹۴۱) به یک جنگ عادلانه و مترقی در مرحله دوم تبدیل می شود. نه تنها شوری هسته اصلی اختلاف ضدفاشیستی را تشکیل می دهد، بلکه سیاست و مبرخظ مشی انقلابی خود را بر اختلاف تحلیل میکند در این مرحله از جنگ، بر خلاف تحریفات رویزیونیستی رزمندگان، نه تنها رهبری جنگ در جبهه نیروهای متفقین در دست ارتجاع امپریالیستی "دموکراسی غربی" نیست بلکه این نیروها (امپریالیسم انگلیس - فرانسه و آمریکا)، به نحاه مختلف و بدلیل فدیست طبقاتی شان با شوری سوسیالیستی، در این اختلاف اخلال ایجاد می کنند. و این شوری سوسیالیستی، یعنی نیروهای اصلی تشکیل دهنده اختلاف، که تنها حموضیت فاشیسم هم عمدتا

بر روی آن متمرکز است، می باشد که رهبری جنگ را در این سوبعهده، دارد و برنا مدهوظ منسی انقلابی خود را بر اختلاف تحلیل می کند. و طبیعی هم بود که چنین باشد، چرا که: "در صحنه جنگ ضدفاشیستی جدال اصلی میان اتحاد شوروی - یگانگتور سوسیالیستی وقت - و نیرومندترین کشور امپریالیستی آلمان فاشیستی در کربود. این بیکار قطعی بین دو نظام بین امپریالیسم و سوسیالیسم بود." ("تحریکات تاریخی جنگ ضدفاشیستی"، ص ۶۰)

رئیس اساتلین این خط مشی و سیاست عادلانه نیروهای ضدفاشیست را در جنگ که عملا "به امپریالیست های متفق شوری در جنگ تحمیل گردید چنین تصور می کند: "اتحاد شوروی و متفقین آن بر خلاف آلمان هیتلری، جنگ آزاد بخش یعنی عادلانه را از پیش می بردند که منظور آنرا دمنم بودن ملت های مظلوم و مستعبد شده اروپا و اتحاد - ش - س را اظلم و بیاد دگری هیتلری در بر دارد. بنا بر این تمام مردمان با وجدان باید از ارتش های اتحاد - ش - س، س، بریتا - نیای کبیر و سوا بر متفقین همچون از ارتش

### ۳ = تیز رویزیونیستی دفاع از بورژوازی "کمتر ارتجاعی" برای مبارزه با بورژوازی "ارتجاعی تر و نفی استراتژی و تاکتیک پرولتری

این تز که امروزه بصورت یکی از مبانی تاکتیکی دفاع طلبان ما در برخورد به جنگ اخیر مطرح شده در واقعیت امر بجای حرکت از موضع پرولتری و منافع انقلاب، بجای ارزیابی از تضاد درون ارتجاع بمثابة یک "ذخیره غیر مستقیم" برای انقلاب و بهره گیری از آن در جهت منافع انقلاب از موضع بورژوازی یعنی دفاع از یک جناح یا قطب از بورژوازی ارتجاعی و بقول آنها "کمتر ارتجاعی" در مقابل جناح و یا قطب دیگر بورژوازی ارتجاعی یا "ارتجاعی تر" با مسئله برخورد می کند. آنها در حقیقت بسبب مزدوری بورژوازی میروند چرا که علیرغم این اعتراف آشکار که جناحی که بصورت مسورد حمایت و دفاع خود قرار می دهد ارتجاعی ("کمتر ارتجاعی") ارزیابی می کند و حاکمیت سیاست و هدایت ورهبری این ارتجاع را بر جنگ قبول دارد و توده ها را به تبعیت از این بورژوازی برای مقابله با بورژوازی ارتجاعی دیگر ("ارتجاعی تر") فرامی خواند.

روشن است که تاکتیک مبتنی بر این پایه عملاً چیزی جز نفی استراتژی و تاکتیک پرولتری و پشت کردن با انقلاب نیست.

اینکه پرولتاریا باید از تضادهای درون ارتجاع به نفع منافع طبقاتی خود استفاده کند، و حتی مجاز است که در این راه تن به "سازش" - های اصولی با جناحهای مختلف ارتجاعی بدهد، امری نیست که مورد شک و تردید هیچ کمونیستی قرار بگیرد. استالین در مقاله "استراتژی و تاکتیک" خود بهره برداری از تضاد های درون امپریالیستها را یک منبع مهم تاکتیک انقلابی پرولتاریا و بعنوان "نیروی ذخیره غیر مستقیم" جنبش جهانی پرولتری به حساب آورده است، تنها آن را رشیست ها و "چپ روتها" هستند که با "سازش" مخالف بوده و هم چنان که استالین در مقاله "درباره سازش" خود می گویند اینک در آن امکان هرگونه سازش را منتفی دانسته بودند! مضافاً نکرد.

ولی هر چه استفاده اصولی از تضادهای درون ارتجاع به نفع انقلاب سودمند است، به همان نسبت هدف قرار دادن استفاده از این تضادها و فراموش کردن تضاد اساسی بین کاروسرمایه، پرولتاریا و بورژوازی، و... خطرناک است و می تواند ما را به ورطه های خطرناک رویزیونیستی بکشاند.

یکی از این ورطه های رویزیونیستی "تئوری سه جهان رویزیونیستی" چینی است. آن ها با طرح این "استراتژی جهانی" خویش، منافع انقلاب و توده ها را به اسم مبارزه با یک

رهبری بلشویکهائی قرار دارند که در معرض ضربت اصلی این ارتجاع قرار گرفته بودند. در این جنگ با زهم نه تنها، نیروی اصلی این جبهه را حزب بلشویک تشکیل می داد، بلکه رهبری جنگ بر علیه ارتجاع کورنیلفی را هم آنجا بدست داشتند، و خرده بورژوازی خیانت بسبب منشویکی و اس - آری را، هر چند بطور نا بیکرومترولزل، به دنبال خویش روان می ساختند. علت این امر هم کاملاً روشن بود، توطئه کورنیلف اساساً بر علیه انقلاب پرولتری روسیه که در حال اوج - گیری بود، و بلشویکیها رهبری آن را بر عیضه داشت، شکل گرفت و حتی در آغاز از حمایت دولت کورنکی نیز برخوردار بود. تنها پس از شروع این تورش و ترس از نتایج آن کورنکی و حکومت موقت او از ما بجای کورنیلف، یعنی از کسی که فراموش نمانده که حکومت کورنکی را بر عهده داشت رویگردانند. با این توصیف روشن بود که حکومت فدا انقلابی کورنکی، نمی توانست، نیروی فعالی در برابر سر علیه ارتجاع کورنیلفی محسوب شود و آن مقداری هم که بر علیه آن جبهه - گیری نمودیها طر ترس از رسوائی در پیش توده ها و اساساً "مقابله با قدرت گیری بیشتر بلشویکیها بود. سرانجام نیز تحت رهبری بلشو - یکها بود که توطئه کورنیوف در هم شکست و زمینه بیروزی تاریخی بلشویکیها، برای انجام انقلاب اکثریت، بیش از این فراهم گردید (۶).

غرض از ذکر تجربیات فوق، این است که نشان دهیم، در این جنگها، طرفین اصلی جنگ ارتجاعی نبوده اند، بلکه یک طرف جنگ را نیروهای ارتجاعی و طرف دیگر را در هسته اصلی خود، نیروهای مترقی و انقلابی تشکیل می داده اند. و نه نیروهای ارتجاعی، درست به همین دلیل هم سیاستی که در این طرف، مشجر به جنگ می شود، یک سیاست عادلانه و انقلابی است. ارتجاع موشک یا همسود را این جنگها با نیروهای مترقی تنها ذخایر جنبی این مبارزه مقابل به نیروهای جانبی و نه نیروی محرکه اصلی جنگ، بشمار می رفتند. و سیاست حاکم بر جنگ از طرف جبهه مترقی، سیاست مترقی و انقلابی است. روشن است که درست به همین دلیل این نیروهای ارتجاعی نمی توانسته اند رهبری جنگ عادلانه را بر عهده داشته باشند.

بر این اساس، زمانی که رزمندگان می - گویند جنگی که دو طرف آن ارتجاعی اند (نیروهای عمده دو طرف حمله ارتجاعی دارند) میتواند عادلانه هم باشد و سیاست نهفته در پشت آن سیاست مترقی باشد، در واقع سیاست را از طبقه در جنگ جدا می کند، و برای ارتجاع آن طرفیتی را قائل می شود که میتواند یک جنگ عادلانه را برانگیزاند و با حاکمیت سیاست ارتجاعی خود، بلکه رهبری آن را بر عهده داشته باشد! آیا چنین استدلال - تی نقض ساده ترین احکام مارکسیسم - لنینیسم در مورد طبقات و جنگها نیست؟



- های آزادی بخش بیستیانی نمایند. (جنگ کمپری میهنی، ص ۲۱)

این واقعیت نشان می دهد که در مرحله دوم جنگ جهانی دوم، "اتحاد شوروی که رهبری واقعی سیاسی جنگ را بدست داشت" (۲) و درست به همین دلیل "به آن محتوای دمکراتیک (۳) می بخشید. در جنگ عادلانه چین بر علیه نیروهای اشغالگرفا ششم ژاپن، نیز درست با چنین معادله ای روبرو هستیم، در این جنگ، گه اشغالگران فاشیست، به قصد تصرف سرزمین چین (که بخش بزرگی از آن به پایگاه های انقلابیون چینی تحت رهبری حزب کمونیست تبدیل شده بود) و سرکوب انقلاب چین، به این سرزمین لشکر کشی کردند، به خطر عمده (و نه "ارتجاعی تر") تبدیل شدند، که می بایست از جانب انقلابیون و کمونیست های چینی در استراتژی و تاکتیک آنان در نظر گرفته شود و بر اساس این تغییر شرایط خط مشی جدیدی بی ریزی گردد. این جنگ تجا و زکارانه به چین جنگ عادلانه ای را بر علیه فاشیستهای ژاپنی در چین بلند کرد، که در مرکز آن حزب کمونیست چین قرار داشت. فاشیستهای ژاپن در آن مرحله به دشمن عمده انقلاب چین تبدیل شدند و برای پیشرفت امر انقلاب، مقابله با این تجا و زامری اجتناب ناپذیر و حیاتی بود. بویژه آنکه اشغالگران ژاپنیسی نیز سمت اصلی ضربه و هجوم خود را به روی مناطق پایگاه های انقلابیون کمونیست چین، متمرکز کرده و نیروهای نظامی خود را با دست و پا نه کرده بود، و نیروهای اشغالگرا ژاپنی، نه تنها در رابطه با حرکت فاشیست در سطح جهانی، که تا کتبیک واحدی را از سوی پرولتاریای جهانی طلب می کرد، بلکه در رابطه با شرایط مشخص چین نیز بطور واقعی و ملموس به خطرو دشمن عمده در برابر انقلاب چین تبدیل شده بود. (بر خلاف ادعای مضحک "رزمندگان" که می گویند تجا و زعراق را به "خطر عمده" برای انقلاب ایران تبدیل نماید تا نتایج دلخواه خود را از آن بگیرد.) - حزب کمونیست چین تبعیت از این شرایط جدید و بی ارزیابی صحیح از آرایش نیروهای طبقاتی در عرصه بین المللی و ملی، استراتژی خود را بر پایه بسیج کلیه نیروهای خلق و در درجه اول و سپس ائتلاف با بورژوازی ارتجاعی وابسته بسبب امپریالیسم آمریکا، و قرار دادن ضربه اصلی مبارزه توده ها بر روی اشغالگران ژاپنی و بورژوازی وابسته به ژاپن در داخل چین (و در داخل حزب کومین تانگ) بی ریزی کرد. در این جنگ نیز، به دلیل خطت و ما هبت آن، بطور طبیعی نه تنها خلق انقلابی تحت رهبری (۴) حزب کمونیست، نیروی اصلی تشکیل دهنده ائتلاف را تشکیل می داد، بلکه همچنین حزب کمونیست چین خط مشی انقلابی خویش را نیز بر اساس ائتلاف تحصیل نمود (۵) و ارتجاع کومین تانگ را که در این مبارزه بشدت از خود نا بیکیستی نشان می داد، (و طبیعی هم بود که چنین باشد) به دنبال خویش روان می ساخت، در غایت کورنیلف نیز اساساً جریان از همین قرار است. در این جنگ نیز، در جبهه مقابل ارتجاع کورنیلفی، نیروهای انقلاب پرولتاریائی تحت

ارتجاع "هارتر" (سوسیال امپریالیسم شوروی) با تکیه بر یک ارتجاع "کمتر" (یعنی امپریالیسم آمریکا) به بورژوازی امپریالیستی فروخته و خود دنیا له رویک ائتلاف امپریالیستی علیه ائتلاف امپریالیستی دیگر شده بدون این که منافع انقلاب را در نظر داشته باشند. رفیق انور خوجه در رابطه با این تاکتیک رویزیونیستی چنین نوشت:

"هما نظور که تا کنون خاطر نشان کردیم جای تردید نیست که تفاذهای بین دوا بر قدرت و کشورهای دیگر امپریالیستی و سرمایه داری - رویزیونیستی با بدست آوردن انقلابی و آزادبخش مورد بهره برداری قرار گیرد. درک درست این مسئله و اینکه دائما تحت زاویه منافع انقلاب و بتبع این منافع مورد ملاحظه قرار بگیرد دارای اهمیت است. استفاده از تفاذهای بین قدرتها و گروههای امپریالیستی، دوا سرمایه داری و رویزیونیستی و غیره، بخودی خود برای طبقه کارگر و انقلابیون مایه شکست - لنینیست هیچگاه نمیتواند یک هدف باشد." (امپریالیسم و انقلاب صفحه ۱۸۵)

در برخورد به تفاذهای درون ارتجاع اسفاده از این تاکتیک رویزیونیستی متاسفانه در جنبش کمونیستی میهن ما نیز کم سابقه نیست و از سوی قطبهای رویزیونیست همیشه دامن زده شده و غالباً همه تا تیر بر روی نیروهای نا بیگیرا بین جنبش (یعنی آن طیفی از جنبش کمونیستی که دارای مرز بندی قاطع با رویزیونیسم نیست) موفق شده است. نمونه کلاسیک این تاکتیک رویزیونیستی "جبهه واحد فدیکتا سوری" حزب بوده است که بنا بر آن انقلابیون باید جناح "دورا ندیش" هیئت حاکمه علیه جناح "فاشیت گرای آن متحد شوند. انعکاس همین تز رویزیونیستی در نوشته های بیژن جزینی زبانه خاص و عام است. بعد از قیام ما تکامل همین تاکتیک رویزیونیستی را در تز "مبارزه با انحصار طلبی" که گویا مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما بعد از قیام "ازکا نال" آن میکز در توسط "راه فداشی" عنوان شد می بینیم. انعکاس همین تز در همان زمان در نوشته های رفقای رزمندگان بصورت دفاع از "لیبرالها" در مقابل جناح روحانیت دیده میشود.

یکی از نمونه های تاریخی که فراوان مورد استفاده رویزیونیستها قرار گرفته و سعی میشود تا با استناد به آن تاکتیک رویزیونیستی مبتنی بر "تکیه بر یک نیروی" کمتر ارتجاعی علیه نیروی "ارتجاعی تر" توجیه شود، جنگ دوم جهانی و مبارزه ضد فاشیست است. رزمندگان در سندا یور تونیستی خود یعنی فمیمه شماره ۴۴ رزمندگان نیز چند بار از این نمونه تاریخی نام برده و سعی کرده است تا با استفاده تحریف آمیز از آن "همسویی" خود را با رژیم ارتجاعی ایران علیه رژیم ارتجاعی عراق در جنگ اخیر "مستند" سازد و از جمله می نویسد:

"مثال جنگ جهانی دوم مثال ارزنده ای است در جنگ میان آلمان و ایتالیا با فرانسه و انگلیس و آمریکا، با آنکه حکومتهای طرفین بورژوا امپریالیستی و لذا فدا انقلابی بودند، اما جنگ دسته دوم با اول داشت و کمونیستها از جنگ دسته دوم با اول دفاع میکردند. در این حالت هم ما هیئت حکومتهای طرفین و هم رهبری جنگ از مقولات ارتجاعی و فدا انقلابی بود، اما هیچکدام در موضع کمونیستها نا شیرینی - گذارد. زیرا کمونیستها به این پرنسیپ وفادار بودند که میتوان با یک ارتجاع بر علیه دیگری سازش نمود. زیرا فرضا در این سال مشخص، منافع پرولتاریای جهانی در بقای حکومت سوسیالیستی شوروی و شکست فاشیسم بود." (هما نجا صفحه ۴)

بدون آنکه لزوماً قصد مقایسه داشته باشیم، باید بگوئیم که استناد به مبارزه ضد فاشیستی توسط رویزیونیستهای سه جبهه ای نیز با رهبری صورت گرفته و از آن بعنوان الگویی برای توجیه استراتژی و تاکتیک رویزیونیستی خود و مشخصاً برای انتخاب تاکتیک علیه "سوسیال شوینسم شوروی" استفاده کرده اند. در جریان پلمیک برپا رود خشتی که میان کمونیستها و رویزیونیستها بر سر تئوری رویزیونیستی "سه جبهه ای" صورت گرفت، رفقای آلبانی به تجزیه و تحلیل از این واقعیت تاریخی پرداخته و نشان دادند که برخلاف سایر سرائیهای رویزیونیستها، کمونیستها در جنگ میان ارتجاع فاشیستی با ارتجاع انگلو-آمریکائی هیچگاه ناقابل از اینک آلمان فاشیستی به شوروی استالینیسی اعلان جنگ ندادند و شرکت نکردند و از یک طرف جنگ علیه طرف دیگر دفاع نکردند. در جزوه "در باره تئوری رویزیونیستی سده دنیا" که در نشریه "روته پرولت" چاپ آلبانی انتشار یافته در این باره میخوانیم:

"اما واقعیات تاریخی: در سالهای ۳۰ کمترین شناخت و تشکیل جبهه و حذف فاشیست را به پیش کنید، این جبهه واحد علیه کشورهای معینی متوجه نبود، بلکه متوجه بورژوازی انحصاری هر یک از کشورهای بود که برای مهار کردن مبارزه طبقاتی فزاینده - با تمام قوا به فاشیستی کردن دست میزد. مثلاً در فرانسه بر اساس سیاست صحیح کمینترن و از طریق اتحاد توده های محروم این موفقیت حاصل آمد که از بقدرت رسیدن فاشیسم جلوگیری بعمل آید."

در مورد مبارزه با طرح و علیه جنگ افروزان، در قطعه ماه هفتمین کنگره جهانی کمینترن در سال ۲۵ چنین آمده است:

"معدالک درحالتی که - علیرغم مساعی طبقه کارگر در جلوگیری از جنگ - جنگ امپریالیستی جهانی نوینی آغاز نشود، کمونیستها تلاش خواهند کرد مخالفین جنگ را که در مبارزه با طرح متشکل شده اند، به مبارزه برای تبدیل جنگ امپریالیستی

به جنگ داخلی علیه جنگ افروزان فاشیست علیه بورژوازی بخاطر سرنگونی سرمایه داری بکشانند". (صورت جلسات کنگره جهانی جلد ۲ صفحه ۱۰۵۳)

در ۱۹۳۹ جنگ آغاز شد و برای کمونیستها روشن بود که در این جنگ از هر دو سو جنگی غیر عادلانه است:

"جنگ کنونی از لحاظ خلقت و ماهیت خود از هر دو طرف وارد در جنگ، جنگی امپریالیستی و غیر عادلانه است صرف نظر از شعارهای فریبکارانه ای که یکمک آنها طبقات حاکمه دولتهای سرمایه داری وارد در جنگ میکنند هدفهای واقعی آنرا از توده های مردم بیوشانند". (دیمیتریف: جنگ و طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری).

در اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی امضاء شد. استالین با این پیمان در نظر داشت تفاذهای میان امپریالیستها را مورد استفاده قرار دهد. وقت پیدا کند. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آلمان به اتحاد شوروی تجاوز کرد و همراه با آن، جنگ در مجموع خلعت خود را تغییر داد. اکنون صحبت بر سر یگانگی دولت سوسیالیستی بر سر دژ انقلاب جهانی است و کمونیستها بر طبق قطعنامه هفتمین کنگره جهانی ۱۹۳۵ همه زحمت کشان را فرا خواندند:

"با تمام وسایل و بهر قیمتی پیروزی ارتش سرخ را بر ارتشهای امپریالیستی بدست آورند". (صورت جلسات کنگره جهانی هفتم هما نجا)

ائتلاف ضد هیتلری در همان سال ۱۹۴۱ بوجود آمد. درست در این موقع صحیح بود فقط علیه یکی از دو طرف ائتلاف امپریالیستی به حمله برداخت. بعلاوه، طبیعتاً همیشه صحیح بود که پرولتاریا در یک کشور معین نخست مبارزه خود را علیه دشمن عمده متمرکز کرد و اندک پس از آن انقلاب را به مرحله عمل درآورد.

تاریخ نوین رویزیونیستهای نوین می - کوشد اینطور وانمود کند که گویا کمونیستها از همان آغاز از یک ائتلاف امپریالیستی علیه دیگری پشتیبانی میکردند. یک چنین واقعیت های مهمی مانند پیمان عدم تجاوز شوروی - آلمان به سکوت برگزاشد، که بر طبق این درک اپور - تونیستی، اشتباه بوده است. تئوریسین های سده دنیا سیاست صحیح کمینترن را که پیوسته خواهان راه خروج انقلابی از جنگ امپریالیستی بوده است مورد تها می قرار میدهند. ص ۱۹ تا ۲۱ با این توصیف روشن است که "رزمندگان" چگونه هم نند رویزیونیستها و اقلیت جنگ جهانی دوم را در گونه جلوه میدهند و آنرا تحریف می نمایند. رزمندگان اولاً، در مرحله مختلف جنگ را که دارای دو ماهیت متضاد و متفاوت بود، مخدوش میسازد و بر او واقعیت تبدیل جنگ ارتجاعی امپریالیستی پس از حمله فاشیسم آلمان به شوروی سوسیالیستی به جنگی عادلانه از طرف شوروی سوسیالیستی و نیروهای موافق با آن بر علیه فاشیسم برده سازی افکند. و بدین طریق،

## پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر

# پیکار

ما هیت جنگ دوم را از آغاز تا پایان یکسان ارائه می‌دهد و تا کنیک کمونیستها را در مرحله دوم جنگ که در دفاع از شوروی سوسیالیستی دفاع از انقلاب، و میهن سوسیالیستی پرولتاریای جهانی اتخاذ شده بود به مرحله اول جنگ که جنگی ما هیتا ارتجاعی و امپریالیستی بود تعمیم می‌دهد. تا نیا در مرحله دوم که جنگ از سوی متفقین تحت رهبری شوروی قرار دارد، و خط مشی انقلابی برائتلاف متفقین بر علیه فاشیسم غلبه دارد تا تحریف کرده و آنرا تحسنت رهبری سیاسی امپریالیستی آنگلو-آمریکائی قلمداد میکند که کمونیستها از آنها پشتیبانی کرده اند. ثالثا تا کنیک کمونیستها و منجمله شوروی سوسیالیستی را در مرحله اول جنگ، که جنگ خصلت امپریالیستی و ارتجاعی دارد، را وارونه جلوه می‌دهد. رابعا، این واقعیت را که در مرحله دوم، طرف اصلی جنگ با فاشیستها، نه امپریالیستیهای انگلیسی - آمریکائی ... بلکه کشورهای سوسیالیستی شوروی بود درست به همین دلیل جنگ خصلت عادلانه داشت، را نفی میکند و طرفین هر دو جنگ را "از مقولات ارتجاعی" میدانند!

اما "رزمندگان" با تحریف این واقعیت تاریخی چه نتایج سیاسی ای استخراج میکنند برپایه آن چه خطی را در پیش پای توده ها قرار بدهد و کمونیستها را نیز با این راه فرا میخوانند: دفاع از یک ارتجاع در مبارزه با ارتجاع دیگر تحت عنوان تکیه بر یک نیروی "کمتر ارتجاعی" برای مبارزه با نیروی "ارتجاعی تیسر". رزمندگان از این تجربه تاریخی و با دگرگون جلوه دادن واقعیت آن چنین نتیجه میگیرند که کمونیستها، در این جنگ برای مقابله با یک امپریالیست "ارتجاعی تر"، با ائتلاف با یک امپریالیست "کمتر ارتجاعی" دست زدند. رزمندگان میگویند که شوروی و کمونیستها، نه بخاطر اینکه سوسیالیسم و انقلاب، هدف اصلی آنها جمفا شیم در مرحله دوم جنگ بود و به همین جهت نه بخاطر اینکه ارتجاع عمده را در آن مرحله در برابر شوروی و در عرصه جهانی، فاشیسم تشکیل میدهد، در جنگ شرکت کردند و به همین جهت به جنگ علیه فاشیسم خصلت عادلانه بخشیدند، بلکه شرکت آنها از آن بود که از یک امپریالیست کم خطر تر و کمتر ارتجاعی در برابر یک امپریالیست خطرناکتر و ارتجاعی تر حمایت کنند. این نتیجه ای است که رزمندگان در سراسر مقاله خود، از آن سود می جویند در برخورد خود به جنگ ایران و عراق نیز آن را یکی از پایه های خط مشی خود قرار میدهد. کمونیستها همواره در استراتژی و سیاست خسود ضربت اصلی را بر روی ارتجاع عمده و آن نیروی فدا نقلابی ای که مانع اصلی بر سر راه انقلاب را تشکیل میدهد قرار میدهد. رنه بر پایه تیسر رویزیونیستی "نیروی کمتر" ارتجاعی و ارتجاعی - تر". در مرحله اول جنگ جهانی دوم که جنگ خصلت امپریالیستی داشت، علیه فاشیسم در آلمان و دیگر نیروهای فاشیست (ایتالیا،

ژاپن و ...) کمونیستها هرگز شرکت در این جنگ و ائتلاف با قطب دیگر امپریالیستی را تجویز نکردند، چرا که جنگ، جنگی ارتجاعی و امپریالیستی بین امپریالیستها بود و هنوز دشمن عمده برای شوروی سوسیالیستی و انقلاب نبود، فقط در مرحله دوم که آلمان فاشیستی، ضریبست اصلی را بر روی شوروی قرار داد، شوروی در جنگ شرکت کرده و برای رفع این دشمن عمده در عرصه جهانی بر علیه شوروی با کشورهای امپریالیستی متفق و اردا ائتلاف گردید. در جنگ ضد ژاپنی چین نیز درست از آن رو که ژاپن خطر اصلی و ارتجاع عمده در سر راه انقلاب چین را تشکیل میداد، کمونیست های چین را به ائتلاف با برخی نیروهای ارتجاعی داخلی که در آن مقطع خطراصلی نبودند، ترغیب نمود.

در هیچیک از این حالات کمونیستهای راستین پایه حرکت خود را بر ترویزیونیستی دشمن - ارتجاعی ترویا کمتر ارتجاعی قرار ندادند. دلیل آنهم روشن است، چون تظاهرات درونی ارتجاع، از دیدگاه ما رکیسم لینینیسم و منافع پرولتاریا، هیچگاه نمیتواند با استراتژی و سیاست قرار گیرد. تظاهرات درون ارتجاع تنها میتواند دور دور برداری نیروهای انقلابی، در جهت اهداف انقلاب قرار گیرد. در جنگها نیز چنین است، هیچ نیروی کمونیست راستینی نمیتواند با به وسیله و تا کنیک خود را نسبت به جنگ بر اساس تضا دمیان قطبهای ارتجاع قرار دهد، یا به سیاست آنها بر اساس تحلیل از ما هیت جنگ و منافع انقلاب قرار دارد.

اما رزمندگان نه تنها، با نتیجه گیری رویزیونیستی از جنگ دوم جهانی، سیاست کمونیستی را بطور کلی نفی میکنند بلکه با استناد به این نتیجه گیری انحرافی خود در برخورد به جنگ کنونی ایران و عراق، نیز نتیجه مطلوب خود را می گیرد. و بیان میدارند که همسوئی او با هیت حاکمه در این جنگ، "درواقع همسوئی با دشمن بر علیه دشمن بزرگتر و خطرناکتر است".

و سپس می افزاید که: "اگر ما رکیسم از چنین همسوئی های می - هراسید و به صرف ارتجاعی بودن یک جریان از همسودن با آن بر علیه جریان تری مرتجعتر میترسید، هیچگاه در اندیشه انقلاب دمکراتیک که بیگانه را به عدول از قوانین آن منتسب میکند، نمی افتد" (همانجا ص ۵) بدین ترتیب رزمندگان این ترزا به یک برنسیب عمومی که مرحله انقلاب دمکراتیک نیز برپایه آن قرار دارد، ارتقاء میدهد. در سنداخیر (ضمیمه ۳۴ رزمندگان) رفتاری رزمندگان با رها از اینگونه ترزا استفاده کرده و با گفتن اینکه "ارتجاع دارم تا ارتجاع"، باید از زسند در مقابل بدتر "دفاع کرد و مانند کوشیده اند تا نکته اصلی را که همان منافع انقلاب در مقابل ارتجاع است از "یا دبیرند"، البته رفقا به عیب سعی کرده اند که تا با تفاوت "ماهی" قائل شدن میان "همسوئی با ارتجاع" یا "سازش

با ارتجاع" چهره واقعی تا کنیک رویزیونیستی خود را بیرون کشیده و آنرا زیرغباری از "انقلابی نمائی" بیوسا نند. با یبنا زرقا برسید که جسسه تفتاوت ماهوی عیان این دو وجود دارد؟ شما خود بدرستی و ناچارا در صفحه ۴ "ضمیمه ۳۴" گفته اید که در شرایط حاضر رژیم جمهوری اسلامی بهیچ عنوان سرسازش با انقلابیون ایران علیه رژیم عراق را ندارد و در عین حال که به جنگ با عراق میبرد از، به سرکوب انقلابیون ایرانی نیز ادا می‌دهد و در چنین شرایطی یک "قرارداد سازش" که امری "دو طرفه" است نمیتواند وجود داشته باشد و آنچه که عملا همت یک "همسوئی عملی" است و بنا بر این اگر شرایط اجازت میدهد، باید "این همسوئی"، بیک "سازش اصولی" که طبعاً برای هر دو طرف میتواند سودمند باشد، تبدیل میند و هم اکنون نیز "عقل سلیم" شما حکم میدهد که این همسوئی تبدیل به "سازش" شود. اگر رژیم عراق "خطر عمده" است، اگر مقابله با این "جنگ تحمیلی" که از طرف امپریالیسم آمریکا و عراق و "فدا نقلاب مغلوب" تبدیل شده، تنها "کاسال واقعی" است که مبارزه خلق ما با امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی از کاناال آن میگذرد، در این صورت دیگر چه چیزی در اصول مانع آن می شود که این همسوئی به یک "سازش اصولی" تبدیل نشود و چرا نباید برای چنین "سازشی" تلاش نکرد؟ ما تصور می‌کنیم که رفتاری رزمندگان بهتر بود بجای ناسزا گفتن به "بیکار" که چرا این دو مفهوم "سازش" و "همسوئی" را "مناسب" میگوید، و از این طریق در میان "هواداران" رزمندگان تخم بدبینی میکارد، حقیقتا اگر معتقد هستید که رژیم عراق "خطر عمده" است، این همسوئی با رژیم ایران را در مبارزه با رژیم عراق به یک سازش اصولی تبدیل میکردند؟

## ۴ = در مورد انتقادی و در سبک ژورنالیستی

"سندی که از لحاظ مضمون آحنان دارای ترها و تا کنیکهای ضما رکیستی است، طبیعا نمیتواند از لحاظ متد تفکر و سبک تجزیه و تحلیل و شیوه برخورد انتقادی و غیر ما رکیستی نباشد. متد رفتاری رزمندگان در تحلیل واقعات یک متد انتقادی و نه دیالکتیکی است. آنها بجای آنکه در توضیح ما هیت جنگ به واقعات و به آن نگاه واقعا شافی افتاده و سبب بروز چنین جنگی شده است توجه کنند، تماما سعی خود را بر آن داشته اند تا "مدل توطئه آمریکا را بر آن سوار کرده و آنچنان که خود روزگاری از این اصطلاح استفاده کرده اند از آن "نخت پردگوست" بسازند. زینت بحث این منده گیریها لکتیکی، استناد - های غیر موجه به نتیجه گیریهای رویزیونیستی از تحریف نمونه های تاریخی و مهمتر از همه جنگ دوم جهانی است که قبلا مورد بحث قرار

گرفت. رزمندگان در استناد به این نمونه تاریخی حتی به برداشت انحرافی خود را پس واقعا کتفا نکرده و عین همین برداشت را به استالین و کتا با و "جنگ کبیر میهنی" نسبت داده است (در صفحه ۴، با ورقی همانجا) هرکس کتاب "جنگ کبیر میهنی" را که شامل نطقها، مباحثها، فرمانهای رفیق استالین در جنگ دوم جهانی است خوانده باشد، بخوبی میدانند که این یادداشتها تنها ما به بعد از اعلان جنگ و حمله آلمان هیتلری به اتحاد شوروی مربوط میگردد یعنی مربوط به زمانی است که خطت جنگ جنبه ارتجاعی خود را از دست داده و از جانب اتحاد شوروی جنبه "عادلانه" و "جنگ میهنی" پیدا میکند.

متاسفانه تکامل گرایشی اپورتونیستی در "رزمندگان" باعث شده است که تحریف و دروغ یک شیوه عمومی نویسندگان این نشریه در مبارزه ایدئولوژیک بشود.

ما در ضمیمه ۷۷ پیکار در بر خورد به این شیوه اپورتونیستی نمونه های زیادی را از چگونگی برخورد رفقا ارائه دادیم در اینجا بذکر بسیار مختصری از این نوع تحریفات و شیوه برخورد در مبارزه ایدئولوژیک که در ضمیمه ۳۴ رزمندگان منعکس است مختصرا اشاره میکنیم.

در شرایطی که شما می نیروهای جنبش کمونیستی ایران آگاه است که ما زمان پیکار ما هیت طبقاتی جمهوری اسلامی را با اپورتوژانی میداند و تحلیلهای ما همگی برهمنی بورژوازی در هیئت حاکمه است رفقای رزمندگان با شیوه خاص خویش مطرح میکنند که:

"ظاهرا پیکار بطور کلی یا تحلیلی که ما از بلوک حاکم داده شده و از قبل از جنگ موافق بوده است و حتی در گزارش کارکنان دوم خود تحلیلهای را که در مورد اپورتوژانی بودن جناحهای حاکم در ایران خود جدید آورده بود تصحیح نمود. ظاهرا پیکار از برخورد چپ روانهای که خود اسرمدار ش بود (در مورد اشغال سفارت) تلویحا اشتقاقی نمود." (مفحه ۵ ضمیمه ۳۴)

(تاکید زماست)  
این درست در حالی است که در همین ضمیمه نیز رزمندگان در ادامه و تعمیق ارزیابی اپورتونیستی اش از هیئت حاکمه آشکارا مطرح ساخته است که:

"اگر بخواهیم تحولات قبل از جنگ را بلحاظ آن "دولت معین" و "طبقه معین" از طرف ایرانی جنگ تصویر کنیم این چنین میشود: ۱ - قبضه شدن قدرت توسط خرده بورژوازی حاکم ۲ - ۳۰۰۰ - ۴۰۰۰ و سیاست خرده بورژوازی حاکم که قدرت را قبضه کرده بود..." (همانجا صفحه ۳)

و گزارش مختصر کنگره دوم ما در نشریه پیکار در سطح جنبش حی و حاضر است. و با این شیوه تحریف آیدئولوژیک کمونیستی است که رزمندگان

مطرح میکنند که ما ما هیت رژیم را همچون خودشان خرده بورژوازی می دانیم ولی بخاطر "انقلابی-گری خرده بورژوازی" خود "ناگهان" در این جنگ زیگراک زده و ما هیت آن را بورژوازی خوانده ایم! و با ما در گزارش کارکنان دوم خودمان تحلیلهای را که در مورد اپورتوژانی بودن جناحهای حاکم جدید آورده بودیم تصحیح نمودیم! ذوبه برخورد چپ روانه ما انقصاد کرده ایم؟! این نوع تحریف و دروغ آشکارا کنون در سطح جنبش ما سابقه نداشته است.



با همین شیوه برخورد تحریف آیدئولوژیک در مبارزه ایدئولوژیک پیکار را "دکم" خود فقط به حصر ارتجاعی بودن دور زیم درگیر در جنگ، جنگ را ارتجاعی خوانده و با در رابطه با عوض شدن خطت جنگ از یک جنگ ارتجاعی به یک جنگ انقلابی و از جمله تحت شرایط یک اشغال کامل و برآمدن رزده توده ها علیه نیروهای اشغالگر تحت یک سیاست مترقی که رزمندگان بیشتر کوشیده است تا با آوردن نقل قولهای تکه تکه و تحریف کردن آنها (نگاه کنید به صفحه ۳ ضمیمه) همراه با طنز نویسی های روشنگرانه بر روی اهل مسئله که اتفاقا همان ما هیت اختلاف ما با رزمندگان است یعنی در مورد ما هیت جنگ، احتمال تبدیل یک جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی در این صورت و لزوم تغییر تاکتیک نسبت به آن... برده افکند.

انتسابهای "زیبنده" برخورد با رزمندگان به ما "از آن جمله پیکار را در رای گرایش به بختیا رورا دیو آزا دو... همراه با وحشت زدگی از اینکه پیکار در تضاوت آشکارا با تاکتیک دفاع - طلبانه رزمندگان شعرترویحی "تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی و برگرداندن لوله تفنگها بسمت حکومت خود" مطرح نموده جدا از این شیوه برخورد نمیتواند باشد.

البته ما این شیوه برخورد در مبارزه ایدئولوژیک و نسبت دادن "اپورتونیسم چپ" به پیکار از جانب رفقای رزمندگان بلحاظ ایدئولوژیک بی دلیل نمیدانیم. واضح است مواضع دفاع طلبانه رزمندگان در مورد جنگ اخیر و "همسویی" اش با رژیم جمهوری اسلامی و تزلزل ایدئولوژیک در مقابل سوسیال امبرالیسم شوروی که بیش از پیش در همین ضمیمه ۳۴ تبارز آشکارا در (نگاه کنید به صفحه ۳ ضمیمه ۲۴) که هر یک نیاز به برخورد جداگانه دارند را ردیاب نگردد تکامل ناگزیر آن گزارش رویزیونیستی نیفته در مواضع رهبری این سازمان میباشد که در اثر عدم مبارزه ایدئولوژیک فعال با آن به چنین درجدا از نظر رسیده است. و در چنین حالتی طبیعی است که رزمندگان از همان القابی که رویزیونیست ها، مارکسیست لنینیست های پیگیر و انقلابی را بخاطر "دگماتیسم انقلابی" و با فشار نشان بر اصول و تاکتیک های مبارزه

طبقا تی بولتاریا مورد خطاب قرار میدهند - یعنی "اپورتونیست چپ" در مورد سازمان استفاده می کند.

● باورهای ها

۱ - "خطر عمده" از لحاظ کوششی که برای سرنگونی هیئت حاکمه "فدا میریالیست" پیکار میبرد! هر چند که "رزمندگان در حرف این "خطر عمده" را برای "انقلاب" ایران بیان میکنند، اما اگر "رزمندگان" اعتقاد داشته باشند که مرحله انقلاب ایران را فدا میریالیستی - دمکراتیک ارزیابی نماید، نمیتوانند هیئت حاکمه "فدا میریالیست" را که این جنبش در مقاله برای او دل میسوزاند در چارچوب "انقلاب" ایران قرار ندهد. و البته در جای دیگر چنین نیز میکنند! "رزمندگان که تلاش میکنند تا "همسوئی فدا میریالیستی" خود را با هیئت حاکمه در جنگ کنونی ثابت کند، (و در این زمینه چه پیگیری و حرارت هم سخن میگوید!) تا با نجا پیش میروند که این "همسوئی" را حتی از یک صورت تاکتیکی خارج کرده و بیک استراتژیک و در محدوده مرحله انقلاب (با درکی که خود از آن دارد) تبدیل میکند. او خطت انقلاب دمکراتیک ایران را گویا "فدا میریالیستی" میدانند، ما در این انقلاب فدا میریالیستی رزمندگان آرایش قوای طبقاتی را بر پایه یک اختلاف و با همسوئی (که در واقعیت فرق چندانی نمیکند) میان نیروها و طبقات مترقی، با یک نیروی "مرتجع و ضد خلق" ما "فدا میریالیست" تعیین مینمایند. و بدتر از همه آنکه این پندار تروتسکیستی - رویزیونیستی خود را به ما رکیسم هم نسبت میدهد. گوش کنید:

"در مورد مشخص با همسوئی یا خرده بورژوازی (که با دعای رزمندگان بر حکومت غلبه دارد - پیکار) بر علیه بورژوازی انحصاری و با دقیقتر همسوئی، با خمینی و بنی صدر (سرانجام در تحلیل رزمندگان، بنی صدر هم خرده بورژوازی از آب درآید و بنا بر این به جرگه ارتجاع "فدا میریالیست" پیوست) رزمندگان چه خوب انحرافات خود را عمیق می بخشند و با تعویض اپورتونیستی نظرات خود به راهی قدم میگذارند که مدتها پیش (قبل از انشعاب) جریان حاکم بر جریکهای فدائی در حال بيمودن آن بود! (بر علیه بختیا روادویی با همسوئی با جمهوری اسلامی بر علیه رژیم فاشیستی عراق متکی بر ارتجاع حاکم بر منطقه (آیا رژیم جمهوری اسلامی رژیمهای چون سوریه... که از رژیم ایران حمایت کرده اند، جزء ارتجاع حاکم بر منطقه محسوب میشوند یا نه!) - پیکار) و همسوئی با مرتجعینی که در عین حال با امپریالیسم ضدیت دارند علیه امپریالیسم در واقع همسوئی با دشمنی بر علیه دشمن بزرگتر و خطرناکتر است. اگر ما رکیسم از چنین همسوئی های میپرا سید و مصرف نقی ارتجاعی بدون یک جریان از همسودن

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق



با آن بر علیه جریان مرتجع ترمینتریست  
هیچگاه در اندیشه انقلاب دمکراتیک که پیکار  
ما را به عدول از قوانین آن منتسب میکند  
نمی اقتدا" (مفحه شماره ۲ ضمیمه ۳۴)  
(تاکیدات از ماست)

آری تز تروتسکیستی - رویزیونیستی - فد  
خلق - خدا میریالیست "با دیده اینجا منتهی  
شود! رزمندگان با این تحلیل تنهادرک انحرافی  
خود را از مرحله انقلاب و مضمون آن هم در شرایط  
کنونی ما و هم بطور کلی از دیدگاه مارکسیسم ،  
آرا که نه خیده، بلکه در عین حال با سیاست  
واستراتژی اپورتونیستی خود را در این مرحله  
بر اساس "همسوئی" با یک نیروی "کمتر مرتجع"  
اما "فدا میریالیست" در برابر یک نیروی "مرتجع  
- تر بنیان می گذارد.

۲ - تقریباً این شیوه رزمندگان شده است که از  
موضعگیری صریح بر سر مسائلی که بهر دلیل  
نمایلی به روشن کردن آنها ندارد، طفره رود  
یا دمان نرفته است که رزمندگان هرگونه تلاش  
برای روشن کردن اینکه مرحله انقلاب ایران  
سوسیالیستی است یا دمکراتیک، را شیوه ای  
"پلخا نوفی" تلقی کرد و با زهم بیا دداریم که

همین جدی بیش رزمندگان هرگونه صراحتی بر  
اینکه، ساخت شوروی یا امپریالیستی است یا  
سوسیالیستی را، برخوردی لین یا ثوئستی  
قلمداد مینمود. "رزمندگان شماره ۳۳) و اکنون  
رزمندگان هرگونه صراحتی برای اینکه جنگها یا  
عا دلانه اندو یا غیر عا دلانه و ارتجاعی، را برخوردی  
دگما تستی و صراحتی بیپوده ارتجاعی می -  
نماید. آیا بنظر شما هیچ ارتباطی میان این  
حلقه های مختلف برخورد رزمندگان وجود ندارد؟!

۳ - "تاریخ سهاترنا سیونال"، نوشته ویلیام  
فاستر، صفحه ۵۴۶

۴ - رفیق ما ثودر "مسائل جنگ و استراتژی"  
میگوید که از میان نیروهای که در این جنگ  
شرکت جستند "نیروی عمده را خلق انقلابی  
تشکیل میدهد". (منتخب آثار صفحه ۳۲۸)  
و در جای دیگر می نویسد:

"حرب کمونیست چین بمثل با اولین عامل ،  
نیروی قابل اعتمادی است که خلق چین را  
در مقام و مت در برابر ارتجاع رهبری میکند .  
عامل دوم گومیندان است که به علت  
وابستگی به انگلستان و آمریکا ، با میکه

این دو کشور دستور ندادند ، تسلیم  
نمی شوند". (رفیق ما ثود - در باره جنگ  
طولانی "منتخب آثار ص ۱۹۱)

۵ - ویلیام فاستر در کتاب سهاترنا سیونال در  
رابطه با همین جنگ می نویسد:  
"در چین، که در آنجا جنگ خلقی عروج می -  
گرفت ، حزب کمونیست رهبر دفاع ملی بود"  
(صفحه ۵۴۲)

۶ - شورش کورنیلف از آن جمله مواردی است که  
'ز جانب برخی نیروها بشکل الگو بردارانه به  
جنگ کنونی ایران و عراق انطباق داده شده  
است . صرف نظر از اینکه این حادثه اساساً یک  
کودتای داخلی بر علیه انقلاب روسیه بوده است  
و از این جهت باید میان این جنگ که یک  
جنگ داخلی بود ، با جنگ ایران و عراق ، که جنگ  
میان دو رژیم ارتجاعی است ، بطور مستقل نیز  
احتیاج به بررسی و تشریح بیشتر دارد که ما در  
آینده سعی خواهیم کرد ، چنین کاری را انجام  
دهیم . این تشریح و بررسی بخصوص از نظر  
درس گیری خلق از این حادثه و تا کتیک بلشویکی  
نسبت به آن ، در جهت برخورد کمونیستی به  
مسئله کودتا در ایران بطور کلی، مفید خواهد بود

● رزمندگان هماتند رویزیونیستها و اقعیت جنگ جهانی دوم را دگرگونه  
جلوه میدهند و آنرا تحریف می نمایند . رزمندگان دو مرحله مختلف جنگ را که  
دارای دو ماهیت متمایز و متفاوت بود مخدوش میسازد و بر اواقعیات تبدیل  
جنگ ارتجاعی امپریالیستی پس از حمله فاشیسم آلمان به شوروی به جنگی  
عا دلانه از طرف شوروی سوسیالیستی و نیروهای مو تلف با آن بر علیه  
فاشیسیم پرده ساختاری افکنند و بدین طریق ماهیت جنگ دوم را از آغاز تا پایان  
یکسان آرا نه میدهند و تا کتیک کمونیستها را در مرحله دوم جنگ که در دفاع از  
شوروی سوسیالیستی ، دفاع از انقلاب و میهن سوسیالیستی پرولتاریای  
جهانی اتخاذ شده بود به مرحله اول جنگ که جنگی ماهیتاً ارتجاعی و  
امپریالیستی بود ، تعمیم می دهد .

## مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی حامی او

● ما تمام جنگهای را که نتیجه حرص و آسلاطین و سرمایه داران هستند  
جنایتکارانه تلقی می کنیم، زیرا که این جنگها برای طبقات کارکن مهلک  
بوده و غنائم فراوانی برای بورژوازی حاکم در بردارد.  
اما جنگهای هستند که طبقه کارگر با بدآنها را بعنوان تنها جنگهای  
برحق تلقی کند. اینها جنگهای رهایی از بردگی و از سلطه سرمایه داری  
هستند و چنین جنگهای را لاجرم اتفاق می افتد زیرا ما نمی توانیم رهایی  
خود را بدون مبارزه بدست آوریم.  
و. ا. لنین، سخنرانی در یک گروه های در خانه مردم  
(آلکسیف) ۲۳ اوت ۱۹۱۸ مجموعه آثار، جلد ۲۸ ص ۷۷-۷۶

نعار "دفاع از زمین" (۱)  
برسمت شناختن دفاع از سرزمین بدری یعنی برسمت شناختن برحق  
بودن و عدالت جنگ، برحق بودن و عدالت از چه نقطه نظری؟ تنها از نقطه  
نظری پرولتاریای سوسیالیست و مبارزه اش برای رهایی خویش ما هیچ  
نقطه نظری دیگری را برسمت نمی شناسیم، اگر جنگ توسط طبقه استعمارگر  
با منظور استحکام بخشیدن به حاکمیتش بعنوان یک طبقه برپا شود، چنین  
جنگی یک جنگ جنایتکارانه است و "دفاع طلبی" در چنین جنگی یک  
خیانت یا بهای به سوسیالیسم است. اگر که جنگ توسط پرولتاریا، بعد از  
اینکه بر بورژوازی کشور خویش فائق آمده است، با منظور استحکام بخشیدن  
و توسعه سوسیالیسم برپا شود، چنین جنگی برحق و "مقدس" است. ما  
۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ "دفاع گرا" بوده ایم.  
و. ا. لنین، "چپ روی" کودکا نه و طرز تفکر خرده بورژوازی  
مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحه ۲ - ۳۳۱

(۱) - در متن اصلی: سرزمین بدری.

بسیار از کتاب نقل قولها می از لنین  
"درباره مسائل جنگ" (از انتشارات سازمان)

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست